



بررسی رویکرد مسیحیت نسبت به مفهوم صلح با نگاهی بر نهج البلاغه

مجتبی خندان^۱

چکیده

انسان همواره بر مبنای عقل و فطرتش به صلح می اندیشیده است. ادیان الهی نیز همواره در پی رسیدن بشریت به صلحی پایدار و همیشگی بوده اند. همان طور که اسلام ناب پیام آور صلح و محبت است، مسیحیت ناب نیز چنین است. بررسی و مقایسه کتب آسمانی و عملکرد پیروان سه آئین الهی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) روشن می سازد گرچه پیامبران آن ها، پیام آوران صلح و رحمت بوده اند، ولی در میان پیروان آن ها در طول تاریخ شاهد وقوع جنگ های خونی، طولانی و پی در پی بوده ایم. لذا در این نوشتار نقش مسیحیت و پیروان این دین در رفتار با پیروان مذاهب دیگر مورد تحلیل قرار می گیرد. بررسی روابط بین الملل در آئین مسیحیت نشان می دهد که آنان همواره معتقدند که شریعت الهی حق، همان شریعت مسیح بوده و به جز مسیحیان هیچ گروهی اهل نجات نخواهند بود و با چنین بینشی روشن است که آن ها نمی توانسته اند با ملت های غیر مسیحی روابط دوستانه داشته

۱ دکترای کلام و ادیان، استاد حوزه و دانشگاه



باشند. نکته قابل توجه دیگر، برتری جوی و نژاد پرستی مسیحیان است چنان چه در آیاتی از قرآن کریم به این مسأله اشاره شده است. از جمله آن جا که ادعا می کنند ما فرزندان خدا هستی. مسیحیان، همه انسان ها را موظف به عمل بر اساس عهد جدید می دانند و همه مخالفان را دشمن خدا می دانند و در صورت رسیدن به قدرت، کمترین حقوقی برای آنان قائل نبوده اند. از نظر حضرت مسیح (ع) آن چنان که در متون موجود به ایشان نسبت داده شده است، احسان و محبت باید شامل دشمنان نیز بشود با این حال، حوادث تاریخی مسیحیت بیانگر این نکته است که آنان هیچ گاه به دستور حضرت مسیح (ع) مبنی بر محبت و دوستی نسبت به همه، حتی دشمنان عمل نکره اند.

واژگان کلیدی: صلح، مسیحیت، انجیل



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



مقدمه

یکی از مباحث مهم در حوزه حقوق بین الملل و حوزه ادیان، نقش دین، و بخصوص نقش ادیان مهم جهان در تعامل و رفتار با پیروان مذاهب دیگر می باشد. روابط انسان ها با یکدیگر زمانی می تواند از آسیب پذیری مصون بماند که بر اساس ملاک های منطقی، معقول و عادلانه تنظیم شده باشد و مکتبی که عادلانه ترین ملاک ها را برای تنظیم روابط انسان ها ارائه دهد، موفق ترین و سازنده ترین مکتب به شمار می رود.

در این نوشتار، ابتدا به تبیین صلح طلب بودن مسیحیت در متون مقدس و سپس رفتار صلح طلبانه یا جنگ طلبانه بودن پیروان این دین در برخورد با پیروان مذاهب دیگر مورد تحلیل قرار می گیرد. بر اساس شواهد و ادله کافی، این عده همواره در طول تاریخ برتری جویی و نژادپرستی را نسبت به پیروان مذاهب دیگر مثل مسلمانان و یهودیان اعمال می نمودند و حتی نسبت به همنوعان مسیحی خود به تکفیر، شکنجه، قتل و آدم سوزی متوسل می شدند که محکمه های تفتیش عقاید، شاهی بر این مدعاست.

انصاف این است که ادیان آسمانی و از جمله دین مسیحیت، ظلم و ستم را قبول ندارند. با این وجود، به اسم مسیحیت، و در راه مسیحیت، خون های زیادی در تاریخ ریخته شده است. بلکه قاره اروپا که مقر مسیحیت محسوب می شود در طی هزار ساله اخیر مرکزی برای جنگ و خون ریزی بوده است. آیا می توان گفت: که صلح و همزیستی در دین مسیحیت، یک حقیقت واقعی است یا مسیحیت بر اساس محبت و صلح استوار است؟



توصیه مسیحیت به صلح

از نظر مسیحیت ارتدکس اصالت با صلح است. مبنای صلح پایدار، صلح با خداست. روح ادیان الهی همین است. کسی که با خدای خود آشتی کند، با خویشان و با کل بشریت و با جهان هستی در صلح مطلق و آشتی همیشگی است و حتی با دشمنان خود نیز سر جنگ ندارد، و می‌کوشد که در پرتو حکمت و موعظه نیکو و جدال احسن عداوت را به محبت تبدیل کند و زندگی همگان را بر پایه عدل و احسان استوار سازد. در این نوشتار، ملاک ما جنگ افروزی‌هایی که برخی از دینداران به نام دین مرتکب شده‌اند، نیست؛ بلکه ملاک، متون اصلی مسیحیت یعنی «انجیل» و اعتقادات مسیحیت ارتدکس است. مقتضای عقلانیت نیز همین است. عموم ادیان آسمانی و انبیاء الهی برای ایجاد صلح و امنیت در دنیا و هموار کردن مسیر سعادت و کمال انسان‌ها برانگیخته شدند و هرکدام در زمان خود به این رسالت مهم عمل کردند که کامل‌ترین و جامع‌ترین مرحله عمل به این رسالت با وجود مقدس خاتم پیامبران حضرت محمد(ص) و دین مبین اسلام کامل به منصف ظهور رسید. امروز بشر در سراسر این کره خاکی به هر دلیل و بهانه با خشونت و جنگ طرف است و به دنبال راه حل و راهکاری برای برون رفت از این وضعیت است در حالی که تمام انبیاء الهی ما را به صلح و سازش و پرهیز از هر نوع خشونت دعوت کرده‌اند. در ادامه به گوشه‌ای از سفارشات فراوان مسیحیت در این باره اشاره می‌کنیم: در کتاب تحف العقول در بخش سخنان بزرگان دینی دو جمله زیبا از حضرت عیسی بن مریم(ع) نقل شده که فرمودند: "خوشا بر مهرورزان به یکدیگر! همانانند که به روز رستاخیز، رحمت شوند." آن حضرت هم چنین می‌فرمایند: "خوشا بر سازش‌دهندگان میان مردم! همانانند که به روز رستاخیز مقررانند." (حرّانی، ابن شعبه، تحف العقول، ص ۴۴)



مسیحیت، جنگ یا صلح؟

گسترش سریع دین اسلام در دهه های اخیر، دشمنانش را بر آن داشت که با حربه های مختلف، مانع از توسعه آن شوند، از اینرو تمام توان خود را به کار گرفته و سعی کرده اند از سوئی چهره ای خشن و جنگ طلب از آن به جهانیان معرفی نمایند و از سوی دیگر، خود و ادیان خود را صلح طلب و مهر ورز معرفی نمایند. بررسی و مقایسه ی کتب آسمانی و عملکرد پیروان دین مسیحیت و اسلام، روشن می سازد که گرچه حضرت عیسی(ع) پیام آور صلح و رحمت بوده اند؛ ولی پیروان آنان، کتب مقدس خود را تحریف کرده اند. مثلا تعالیم مسیحیت گرچه به دین صلح، مشهور است؛ ولی همواره تاریخ مسیحیت، شاهد وقوع جنگ های خونی، طولانی و پی در پی از سوی آنان بوده است. در مقابل آن دین مبین اسلام و کتاب مقدس مسلمانان یعنی قرآن، همواره جنگ و درگیری با یکدیگر را منع کرده و جهاد با دشمن را بر پایه دفاع و مقابله با کافران و یا از بین بردن شرک و آن هم با شرایط خاص خود جایز دانسته است و در مقابل، مینا را بر اصل صلح و همزیستی با یکدیگر قرار داده و راه های بسط آن را ذکر کرده است. اکنون نگاهی گذرا به آئین مسیحیت داشته و با دیدگاه آن در این زمینه آشنا شده و مروری بر کارنامه آئین مسیحیت و پیروان آن در ادوار مختلف خواهیم داشت.

دعوت مسیح(ع)، دعوت صلح و سلم و بلکه تسلیم مطلق در برابر هرگونه ظلم و تعدی و تجاوز بود. چنان که او بنابر روایت اناجیل موجود، در مقام تعلیم به حواریون خود می گفت: « شنیده اید که گفته شده است که چشمی عوض چشمی و دندانی بدل دندانی، لیکن من به شما می گویم که با شریر مقاومت مکنید بلکه هر کس که به رخساره راست تو طپانچه زند رخساره دیگر خود را به سوی او بگردان و اگر کسی بخواهد که بر تو ادعا نماید و خواهد که پیراهنت را اخذ نماید، قیامت را



نیز از بهر وی ترک کن و هر کس که تو را به رفتن یک میل راه مجبور نماید دو میل با وی ساعی باش ...» (انجیل متی، باب ۵، ص ۴۲-۳۸) و نیز در ادامه آن می گوید: «شنیده اید که گفته شده است دوست خویش را محبت کن و دشمن خویش را به بغض نما، لیکن من به شما می گویم که اعداء خود را دوست بدارید و از برای آن ها که بر شما لعن می کنند برکت طلبید و با آن که شما را عداوت می نمایند احساس کنید و ز بهر آن ها که شما را فحش می دهند و زحمت می نمایند دعا کنید...» (انجیل، متی، باب ۵، ص ۴۵-۴۳) در حقیقت این روش چیزی جز تشویق ستمکاران به آزار و زیان اهل تقوی و صلاح نیست، زیرا سران یهود به مجرد این که فهمیدند که مسیح و پیروانش بدی را به بدی و تعدی را به تعدی مقابله نمی کنند، در آزردن ایشان بر یکدیگر سبقت می گرفتند. شک نیست که خدا بنا بر حکمتی اراده کرده است تا مسیح در این طریق گام بردارد و منادی دعوت تسلیم باشد و این آزمایش بی سابقه را در کارگاه حیات اجرا کند. (بلاغی، تأملات کلامی و مسائل روز، ص ۱۷-۱۶) از سوی دیگر دین مسیح اولاً فقط به آداب و اخلاق نظر داشته و درباره معاملات و نظام حکومت و آئین زندگی کوچکترین عنایتی نکرده است. ثانیاً مسیحیت در محیطی ظاهر شد که در آن برای حکومت و معاملات و دستوره‌های مربوط به آن خودداری کرد. پس علت این که در طریقه مسیح، جز اصول اخلاقی موردی برای تشریح نمی یابیم، نه برای آن است که نظامات اجتماعی و دستور زندگی از شئون دین نیست بلکه برای آن است که در آن روزگار حکومت مقتدری با آئین و قوانین مستقر بود و دین مسیح موجبی برای وضع قانون نداشت به علاوه مسیح در سرزمینی پیدا شد که دولت بیگانه ای بر آن حکمروا و قدرت در افتادن با چنان دولتی متدور نبود. (العقاد، ص ۴۵-۴۴) اما خود مسیح در اواخر ایام زندگی‌اش تغییر موضع داده و حق حواریون و اتباع خود را در حیات و دفاع از جان خود لازم دانسته و مسیح در آخرین ملاقات با شاگردانش گفت: «تصور نمائید که من به جهت نهادن صلح بر زمین



آمده ام، به جهت صلح نیامده ام بلکه به جهت نهادن شمشیر. زیرا که به جهت تفرقه پسر از پدر و دختر از مادر و عروس از مادر شوهر خود آمده ام و دشمنان شخص اهل خانه اویند، هر آن کو پدر یا مادر را زیاده از من دوست دارد مستحق من نیست...» (انجیل متی، باب ۱۰، جمله ۳۷-۳۴) واقعیت این است که مسیحیت از لحظه ای که به تمدن و امپراطوری بزرگی بدل گردید، شمشیر به دست گرفت تا بدین وسیله قادر به ادامه حیات باشد و پابرجا بماند و بنابراین جنگجویان مسیحی در میدان های کارزار به هیچ وجه نرم دل تر و بلندنظرتر از حریفان مسلمان خود نبودند. و جالب است پاسخ غرب در برابر نرمخوئی و بردباری مسلمانان، جز کشتار بی رحمانه نبوده است. در تاریخ می خوانیم: «... با وجود ارفاق و تساهلی که مسلمین در اسپانیا و بعضی از ممالک مفتوحه روا می داشتند، پس از چند قرن در اثر عناد و تعصب کشیش ها و تحریک افکار ملی و نژادی، جنجال و مخالفت شدیدی علیه مسلمین در اسپانیا به وقوع پیوست و پیشوایان دین، به قتل پیر و جوان و مرد و زن مسلمان فتوا دادند. تا این که فیلیپ دوم به فرمان پاپ، به وضعی ناهنجار فرمان اخراج مسلمین را از سرزمین اسپانیا صادر نمود. لیکن قبل از آن که مسلمین موفق به فرار شوند سه چهارم آن ها به حکم کلیسا در خاک و خون غلطیدند و کسانی که جان خود را با هول و هراس از خطر مرگ نجات دادند بعدها به دستور محکمه تفتیش عقاید جملگی محکوم به اعدام شدند. بعد از فیلیپ در دوران زمامداری فردیناند شارل پنجم، مسلمین در فشار و محدودیت فراوان زیست می کردند. در طول این مدت قریب سه میلیون مسلمان از دم تیغ تعصب و جاهلیت گذشتند...» (راوندی، تاریخ تحولات اجتماعی، ج ۲، ص ۱۵) و نیز گوستاولوبون فرانسوی در این زمینه می گوید: «شاید تا کنون هیچ یک از بی رحم ترین و وحشی ترین کشور گیران عالم، دامن خود را آلوده به چننی لکه قتل عامی نکرده باشند.» (گوستاولوبون، چارلز ماری، جهان نا متوازن، ص ۱۹۹) دو سرزمین اسپانیا و آناتولی تقریباً همزمان به



تصرف مسیحیان و مسلمین درآمد، با این تفاوت که مسیحیان پس از تصرف اسپانیا، همه مسلمانان را قتل عام نموده و حتی یک مسلمان باقی نگذاشتند. حال آن که در مقابل، مقرر کلیسا ارتدوکس هنوز ترکیه است. گرچه خود حضرت مسیح مبشر صلح و مهربانی بود اما دنیای مسیحیت در کار جنگ با غیر مسیحیان به کشتارهای وحشتناک و کارهای عجیب دست زد. نمونه دیگر آن جنگ های صلیبی و کشتار و جنایات متعددی که صلیبیون در جنگ با مسلمین مرتکب شدند و این اعمال باز با فتوای پاپ اوربان دوم شروع شد. فتوای وی چنین بود: «ثروت دشمنان مال شما خواهد بود و شما مالک دارائی آن ها بوده، خزائن و نفایس آن ها را می توانید به غنیمت ببرید. کسانی که مرتکب هرگونه معصیت گردیده باشند و او قتل و غارتگری و ایجاد حریق عمدی و سوزاندن خانه و ابنیه مردم، مجانا و بلاعوض تبرئه خواهند شد مشروط بر این که وارد این جنگ مقدس و با شکوه بشوند. کسی که در سرزمین مقدس، شربت مرگ بچشد، یا حتی در اثنای راه بمیرد، شهید محسوب خواهد شد.» (اشراق، تاریخ اصلاحات کلیسا، ص ۳۸) ویل دورانت درباره جنایات صلیبیون در بیت المقدس می نویسد: «کشیش رمون نام اهل آژین، که خودش شاهد این واقعه بوده است می نویسد: «چیزهای بدیعی از هر سو به چشم می خورد. گروهی از مسلمانان را سر از تن جدا کردند... گروهی دیگر را با تیر گشتند یا مجبور کردند که از برج ها خود را به زیر افکنند، پاره ای را چندین روز شکنجه دادند و آن گاه در آتش سوزانیدند. در کوچه ها توده هایی از کله و دست و پای کشتگان دیده می شود...» (ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۷۹۲) گوستاولونون در قسمت دیگر از زبان روبرت (راهب مسیحی) که شخصا حضور داشته چنین می نویسد: «لشکر ما، یعنی مجاهدین صلیب در گذر ها و میدان ها و پشت بام ها متصل در گشت و حرکت بودند و مثل یک شیر ماده ای که بچه اش را ربوده باشند از قتل عام لذت می بردند. اطفال را پاره پاره کرده و جوان و پیر را در یک ردیف از دم شمشیر می



گذرانیدند و هیچ متنفسی را ابقا نمی نمودند و محض تسریع در عمل و این که زود تر فارغ شده باشند چندین نفر را به یک ریسمان به دار می آویختند.» (گوستاولونون، چارلز ماری، جهان نامتوازن، ص ۴۰۸) گوستاولونون در ادامه اظهار می دارد که رفتار صلیبیان با اهل این شهر به کلی مخالف با آن رفتاری بود که عمر خلیفه اسلام در چند قرن پیش با نصاری آنجا نموده بود. (همان، ص ۴۰۹) جالب این است بعد از اخراج کامل صلیبیون مسیحی از بیت المقدس توسط صلاح الدین ایوبی در سال ۱۱۸۷ میلادی و فتح این شهر، در عوض قتل عام نصاری، جزیه نا چیزی معین کرد که از آن ها گرفته شود و از غارت به طور کلی جلوگیری نمود نمونه های زیادی از این گونه جنایات در تاریخ به وسیله غربی ها که سردم دار صلح و امنیت و دموکراسی در جهان هستند اتفاق افتاده است که ذکر همه موارد در این مقاله نمی گنجد.

صلح طلب بودن مسیحیت در متون مقدس

دین مسیحیت یکی از ادیان مهم جهان است که در سراسر دنیا، دارای بیش از یک میلیارد پیرو می باشد. آغاز پیدایش این دین به دو هزار سال پیش برمی گردد. مسیحیان خود را پیرو پیامبر الهی، حضرت مسیح (علیه السلام)، می دانند. به این گروه، «نصارا» نیز اطلاق می گردد. آیاتی از قرآن کریم در مورد حضرت مسیح (علیه السلام) و مسیحیان نازل شده است.

نام کتاب مسیحیان، انجیل یا عهد جدید است. اطلاق نام «عهد جدید» در مقابل «عهد قدیم» یا تورات است؛ چه این که تورات پیش از حضرت مسیح (علیه السلام) و انجیل پس از حضرت نوشته شده است. تعلیمات حضرت مسیح هیچ گاه در ضدیت با ادیان دیگر مثل دین یهود نبود، بلکه همواره این دین را تصدیق و تأیید می نموده است. انجیل (یا خبر خوش)، که مسیح به خلائق اعلام داشته،



این است که خداوند آن حضرت را برای نجات انسان ها به زمین فرستاده و او منجی خلائق، پسر خدا و مسیح موعود انبیای بنی اسرائیل است. اساس این مذهب بر این است که حضرت عیسی (علیه السلام) را پسر خدا و نجات دهنده مردم دانسته و به آن معتقد باشند. حضرت عیسی (علیه السلام) روایات و اخبار منقول یهود را انکار نمود، خود را طرفدار احکام آسمانی و پیغمبران می خواند و می فرمود: «برای تکمیل احکام آمده ام، نه برای نسخ آن.» او مانند سایر انبیا (علیهم السلام) به مردم می فهمانید که اعمال ظاهری مذهب به اندازه ایمان به خدا و پاکی قلب اهمیت ندارد. هیچ کس پیش از وی حس اخوت و محبت نوع، عفو، فروتنی و صرف نظر نمودن از مال دنیا را، با این قوت پیمان توصیه نکرده بود. (آبر مال و ژول ایراک، تاریخ رم، ص ۲۸۳) مسیحیان هر چند همانند یهودیان، آیین مسیح را آیین انحصاری خویش دانسته و معتقد بوده اند که هر کس به مسیح (علیه السلام) بگردد رستگار خواهد شد، ولی همان مشکل برای آنان مطرح است و آن این که مسیحیان نیز معتقدند که شریعت الهی حق، همان شریعت مسیح بوده و به جز مسیحیان هیچ گروهی اهل نجات نخواهد بود. به دیگر سخن، همه مرام های الهی و غیرالهی دیگر باطل است و پیروان آنها نیز کافر و اهل جهنم و احياناً در خور نابودی و فناء قهری می باشند. روشن است که با چنین بینشی، آنها نیز نمی توانسته اند با ملت های غیرمسیحی روابط دوستانه داشته باشند. آنچه عملاً خطر آنان را کم می کرد میل به انزوا و تارک بودن آنها بود که عملاً کمتر در صدد تعرض به دیگر ملت ها بودند و بلکه به تشکیل دولت و زندگی این جهانی نیز کمتر بها می دادند و همین نوع گرایش موجب اضمحلال امپراطوی روم گردید. در انجیل آمده است: «بدیشان گفت: مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا.» (انجیل متی، باب ۲۲، آیه ۲۱) و در جای دیگر آمده است: «عیسی جواب داد که پادشاهی من از این جهان نیست.» (انجیل یوحنا، باب ۱۸، آیه ۳۶) اعمال مسیحیان نسبت به دشمنان خود در



سراسر کتاب انجیل از رفتار محبت آمیز، حتی نسبت به دشمنان، موج می زند و از نظر حضرت مسیح(علیه السلام)، آنچنان که در متون موجود به ایشان نسبت داده شده، احسان باید شامل دشمنان نیز بشود: «عیسی گفت: شنیده اید که به اولین گفته اند: همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت مکن. اما من به شما می گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنان که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید تا پدر خود را که در آسمان است، پسران شوید؛ زیرا که آفتاب، خود را بر بدان و نیکان طالع می سازد و باران بر عادلان و ظالمان می بارد... پس کامل باشید چنان که پدر شما، که در آسمان است، کامل است.» (انجیل متی، باب ۵، جمله ۴۴) هم چنین در فراز دیگری از انجیل می خوانیم: «شنیده اید که گفته شده چشمی به چشمی و دندان به دندان، لیکن من به شما می گویم: با شریر مقاومت مکنید، بلکه هر که به رخساره تو طپانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان؛ و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو واگذار؛ و هر گاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو.» (همان، باب ۵، جمله ۳۸) جان. بی. ناس تعالیم حضرت عیسی(علیه السلام) را این گونه خلاصه می نماید: «دستور عیسی این چنین خلاصه می شود که نیکی به هر صورت که باشد، دارای یک نیروی قاهره ای است در برابر بدی که اثر نیک و نتیجه مطلوب به بار می آورد... مع ذلک، در یک جا دستور روشن و صریح، ولی مشکل و دشوار داده است. این دستور سخت آن است که دشمن هرگز نباید بدی را با بدی مقابله کند.» (جان، بی ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۳۹۹)

با این حال، حوادث تاریخی مسیحیت بیانگر این نکته است که آنان هیچ گاه به دستور حضرت مسیح(علیه السلام) مبنی بر محبت و دوستی نسبت به همه، حتی دشمنان عمل نکرده اند. «در سال ۱۴۱۵ میلادی، پاپ نیکلای پنجم فرمان داد که هر



شخص مظنون به انجام آداب مذهبی یهود، به محکمه انگلیزیسیون جلب شود و بدین ترتیب، ۳۰۰ هزار یهودی قتل عام شدند و بقیه به ایتالیا گریختند و از آنجا نیز مجبور به مهاجرت به ترکیه شدند.» (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، اسلام و حقوق بین الملل عمومی، ج ۲، ص ۵۱) در کتاب تاریخ یهود آمده است: با به قدرت رسیدن اولین امپراتور مسیحی، کنستانتین، فشار به یهودیان شروع شد. یهودیت، که هنوز از مخاطرات و مظالم بت پرستان بابل نفس راحتی نکشیده بود، بار دیگر گرفتار همان بت پرستان، که به لباس جدید درآمده بودند، شد. آری، مذهب آنان عوض شده بود، ولی معتقدات ملّی و رسوم اجدادی آنها، که یهودیان را به چشم برده و اسیر و مغلوب می نگریست، باقی مانده بود. بدین سان، قدرت جدید در مسیحیت کوشش کرد تا آثار باقی مانده فرهنگ یهود در یهودیه را نابود سازد. (همان، ص ۵۱) در جوامع مسیحی، همیشه احساسات ضد یهود وجود داشته است. از این رو، هیچ گاه یکپارچگی و تفاهم و محبت بین آن دو پدید نیامد. جولیس کرینستون در این باره می گوید: «یهودیان، که در ابتدا دوست داشتند به بهای انکار ملّیت خویش با همسایگان خود یکی شوند، به تدریج، دریافتند که از خود گذشتگی ایشان بیهوده است؛ زیرا یگانگی از یک طرف معنا ندارد، بلکه طرف مقابل نیز باید به آن راغب باشد.» (کرینستون، جولیس، انتظار مسیحا در آیین یهود، ص ۱۶۷)

در سال ۱۵۲۱ م، مارتین لوتر توانست جوامع مسیحی را از یوغ پاپ نجات دهد، ولی همچنان احساسات ضدیهودی موج می زد. بار بعد مارتین لوتر تلاش کرد عواطف مذهبی را به نفع یهودیان تحریک نماید. وی می گوید: آنان از نژاد خداوندگار ما هستند، بنابراین، اگر بنا باشد کسی به گوشت و خون مباهات کند، یهودیان بیش از ما به مسیح تعلق دارند. از این رو، من از عزیزانی که طرفدار پاپ هستند، خواهش می کنم که اگر از بدگویی درباره من به عنوان یک بدعت گذار خسته شده اند، مرا به عنوان یک یهودی ناسزا بگویند. توصیه من این است که با آنان از روی مهر رفتار



کنیم. اگر بنا داریم به آنان کمک کنیم، نباید بر شریعت پاپ، بلکه به شریعت محبت مسیحی عمل کنیم؛ به آنان روح دوستی نشان دهیم؛ بگذاریم زندگی کنند و به کار مشغول شوند تا به زیستن در کنار ما رغبت کنند. (همان، ص ۱۳۰)

مسیحیان همین رفتار کینه توزانه و بلکه شدیدتر از این را نسبت به مسلمانان نیز اعمال می نمودند که مهم ترین آن، جنگ های صلیبی میان اروپاییان و مسلمانان بر سر تصاحب «بیت المقدس» بود. عامل اصلی این جنگ های خونین، اربابان کلیسا و رهبران مسیحی بودند که می خواستند ضربه مهلک خود را بر پیکر اسلام و مسلمانان وارد سازند.

این مطلب را، حتی نویسندگان غربی، معترف هستند. آلبر ماله می گوید: گود فرو آدو بویون، فرمانده صلیبیون، در گزارش خود به پاپ، چنین تصریح می کند: «اگر می خواهید بدانید با دشمنان (مسلمانان) که در بیت المقدس به دست ما افتادند، چه معامله ای شد، همین قدر بدانید که کسان ما در رواق سلیمان و در معبد، در لجه ای از خون مسلمانان، می تاختند و خون تا زانوی مرکب می رسید!» تقریباً ده هزار مسلمان در معبد، قتل عام شد و هر کس در آنجا راه می رفت، تا بند پایش را خون می گرفت. از کفار (مسلمانان)، هیچ کس جان به در نبرد و حتی زن و اطفال خردسال را هم معاف نمودند. (قربانی، زین العابدین، اسلام و حقوق بشر، ص ۳۷۳)

صلح طلبی مسیحیت از نظر کارشناسان تاریخ

از نظر آلبرماله، مسیحیت در پرتو صلح طلبی توانست از مرزهای کشورهای مصر، سوریه و ایران بگذرد و در تمام عالم منتشر گردد. این مذهب علاوه بر صلح طلبی و مدارا با دشمنان، نسبت به بدبختان مهربان و دلسوز و موجب تسلی خاطر بیچارگان



بود. اما امپراتوران رومی توسعه این مذهب را برای خود خطرناک می دانستند و پیوسته برای آن مانع ایجاد می کردند و پیروان حضرت مسیح(علیه السلام) را مورد آزار و ستم قرار می دادند. پروفیسور محمّد حمیدالله می گوید: «تعالیم اولیه مسیحیت به وضوح، مشعر بر این است که یک مسیحی نه تنها نباید از خود با توّسل به زور دفاع کند، بلکه حتی نباید از قانون کشور در برابر ظلم و ستم استمداد کند. (حمید الله، محمد، حقوق روابط بین الملل در اسلام، ص ۱۳۵) ولی اینان نیز به تدریج به دلیل تحولات درونی و فشارهای خارجی، به دنیا روی آوردند و خود، خطر بزرگی را از نظر بین المللی برای دیگر ملل ایجاد نمودند. جنگ های صلیبی شاهد این مدّعاست که بر اساس فرمان پاپ، آنها حتی پیمان های منعقد با مسلمانان را نیز لغو کردند. محمّد حمیدالله می گوید: برای من قابل تصوّر نیست که مسیحیت موجد تحول یاد شده باشد؛ چرا که ملل متمدّن مسیحی تا سال ۱۸۵۶ م. بر آن بودند که منافع حقوق بین الملل آنها، تنها محدود به ملل مسیحی است. احساس بشر دوستی یا انگیزه مسیحیت نبود، بلکه صرفاً الزامات سیاسی صرف بود که آنها را وادار ساخت تا کشور مسلمان ترکیه (عثمانی) را در جمع ملل متمدّن تحت معاهده ۱۸۵۶ پاریس بپذیرند. ژاپن و سایر ملل غیرمسیحی می بایست زمان بیشتری در انتظار بمانند تا چنین افتخاری نصیبشان گردد! ملّت های بسیاری، حتی تا دیر زمانی پس از آن تاریخ، به همان عقیده پایبند بودند. حتی در سال ۱۸۸۹ م. وولزی اصرار داشت که حقوق بین الملل، آن چیزی است که صرفاً ملل مسیحی رعایت آن را در روابط فیما بین الزامی می دانند. طبق فرمان صادر شده از سوی «پاپ»، مسیحیان در قبال پیمان های خود با مسلمانان تعهدی نداشتند. پاپ نیکلای چهارم اعلام کرد که کلیه قراردادهای با غیرمسیحیان کأن لم یکن است. به نظر می رسد که هنوز هم متکلمان مسیحی هرگز از این نظریه غیراخلاقی دست برنداشته اند، ما می دانیم که هیأت اعزامی پاپ به دربار ولادیسلاس، پادشاه مجارستان، مأموریت یافت که قرارداد



منعقد شده با سلطان مراد دوم (۱۴۲۱۵) پادشاه ترکیه را لغو کند و بگوید: «پیمانی که با کافران (غیرمسیحیان) منعقد شده، اعتبار ندارند.» (حمیدالله، محمد، حقوق روابط بین الملل در اسلام، ص ۱۳۶) پروفیسور محمد حمیدالله می گوید: یک مسئله دارای اهمیت اساسی و دامنه دار، طریقه رفتار با بیگانگان بوده است. فاتحان نظامی همواره با دشمنان هم کیش و هم قطار خود تا اندازه ای مدارا می نموده اند، اما در مورد بیگانگان چنین نبوده است. نژادکشی در مورد عمالقه و نجس محسوب کردن در خصوص عده ای دیگر، از جزمیات مذهبی محسوب می شده و عده ای دیگر بر این عقیده بودند که «پیمان شکنی گناه است، ولی وفای به عهد در قبال کافران، گناهی است بزرگ تر.» این سخنی بود که در اثنای جنگ های صلیبی به گوش می رسید. (حمیدالله، محمد، همان، ص ۱۴۴) ویل دورانت نیز، از کسانی که شاهد ماجرای اسف انگیز جنگ های صلیبی بوده است، نقل می کند: در کوچه ها، توده هایی از کله، دست و پاهای مقتولان دیده می شد؛ هر طرف انسان، مرکب را می می کرد، در میان اجساد مقتولان و لاشه اسبان بود. زنان را با ضرب دشنه می کشتند، ساق پای اطفال شیرخوار را گرفته و به جبر آنها را از پستان مادرشان، جدا می ساختند و به بالای دیوار پرتاب می کردند و یا با کوفتن آنها بر ستون ها، گردنشان را می شکستند. در نتیجه ۷۰۰۰۰ نفر مسلمان را، که در شهر مانده بودند، به هلاکت رساندند. (دورانت، ویل، تاریخ تمدن ایران، ج ۱۳، ص ۱۵)

گوستاولوبون، مستشرق مسیحی، درباره اعمال وحشتناک سپاه صلیب چین می گوید: «درگذرها و میدان های بیت المقدس، از سرها و دست ها و پاها، تل هایی تشکیل یافته، از روی آنها عبور می کردند. مجروحان را در آتش می سوزانیدند. ده هزار نفوسی که به "مسجد عمر" پناه برده بودند، تمام آنها را طعمه شمشیر قرار دادند. در هیکل سلیمان (معبد قدیم)، خون به قدری جاری بود که لاشه های مقتولین، در آن غوطه‌ور بودند. اعضای جدا شده مثل دست و پا و غیره و نیز بدن



های بدون اعضا آن قدر جمع شده و روی هم ریخته بودند که هیچ نمی شد آنها را از هم تمیز داد. حتی سپاهیان که مباشر چنین قتل عامی بودند، از بخار خون زیاد، فوق العاده در زحمت بودند.» (همان، تاریخ ملل شرق و ایران، ص ۴۱۰)

در مورد اینکه علت جنگ های صلیبی چه بوده، عقیده آلبر ماله، مورخ مشهور فرانسوی، این است که «بیت المقدس» به مدت چهار قرن، از سال ۶۳۶ م. به بعد، در دست اعراب بود. عرب با دیده تقدس به آن شهر می نگریست. تربت عیسی و کلیسای را که امپراتوران یونانی در کنار آن ساخته بودند و نزد مسیحیان عزیز بود، به حرمت می داشت. هارون الرشید، که از خلفای بزرگ عرب بود، اجازه داد که مقالید (کلیدهای) تربت عیسی را به خدمت شارلمانی بفرستند. خلاصه آنکه عرب به رفق و مدارا رفتار می کرد و مانع زیارت اماکن مقدسه نمی شد و تعداد زوار مسیحی در قرن یازدهم میلادی روزافزون گشت. ولی قوم متعصب ترک، که در سال ۱۰۸۷ م. بیت المقدس را گرفت، به آزار و اذیت زوار مسیحی پرداختند تا آنجا که دیگر مسیحیان نمی توانستند به سرزمین قدس وارد شوند و به تربت عیسی جبهه بسایند.

پاپ اوربن دوم در فرانسه، مشغول اصلاح امور اهل علم فرانسه بود. در روز ۲۸ نوامبر ۱۰۹۵ م. در حضور جمع کثیری از روحانیان و امنای دین، شرحی از صدمات زوار ارض قدس بیان کرد و امت نصارا را دعوت نمود که اسلحه بردارند و تربت عیسی را نجات دهند و در پایان سخن خود، کلام عیسی (علیه السلام) را خواند که «از خویشان بگذر، صلیب خود را برگیر و از دنبال من بیا... ضمناً وعده داد که هر کس در اردوگشی شرکت کند، تمام معاصی و گناهانش بخشیده و آمرزیده خواهد شد. (آلبر ماله و ژان ایزاک، تاریخ قرون وسطی تا جنگ صد ساله، ص ۲۱۸-۲۲۰)

دلیل دیگر جنگ های صلیبی از نظر آلبر ماله، اشتیاق مردم مغرب زمین و گشت و گذار در نقاط ندیده و نشناخته و امید به کسب ثروت و مال در مشرق زمین بود



که در آن زمان، این مناطق به ثروت مشهور بود. فرماندهان جنگ‌ها به فکر فتح و تسخیر امارت بودند و رعایا به این امید می‌رفتند تا قطعه‌خاکی به دست آورده و به آزادی روزگار بگذرانند.

جمعیتی حدود ۳۰۰۰۰۰ نفر از چند کشور اروپایی از جمله فرانسه، ایتالیا و آلمان به راه افتادند و در راه، برای گذراندن زندگی، دست به دزدی، آزار و قتل دراز می‌نمودند و پس از سه سال، سرانجام به سرزمین قدس وارد شدند. از این تعداد، فقط چهل هزار نفر به بیت المقدس وارد شدند و خون‌ریزی سختی برپا نمودند. نتیجه‌ای که پاپ از جنگ صلیب انتظار داشت - یعنی آزادسازی سرزمین قدس - حاصل نشد؛ چه اینکه سرزمین قدس در نهایت، توسط سلطان صلاح‌الدین در سال ۱۱۸۷ م. فتح شد. عده زیادی از جنگ‌جویان صلیب در خلال جنگ‌های متعدد صلیبی، مردند و آنها هم که جان سالم به در بردند، به فقر و مسکنت گرفتار شدند. هرکس موقع رفتن، ملک و خانه خود را می‌فروخت یا رهن می‌گذاشت. همه به امید ثروت و کسب دارایی می‌رفتند، ولی وقتی برگشتند، بی‌چیز بودند و جز فروش رهن مجدد چاره‌ای نداشتند. (آلبر ماله و ژان ایزاک، همان، ص ۲۲۰-۲۲۴)

نتیجه غیرمستقیم جنگ صلیب، بسط تجمل و تمدن در مغرب بود؛ زیرا در آن موقع، نواحی مشرق زمین، که مسکن قوم عرب و نژاد یونانی بود، از لحاظ پیشرفت و تکمیل مدنیّت بر نواحی مغرب پیشی داشت؛ چنان‌که قشون صلیب از دیدار آثار تجمل‌شيفته شد و استعمال فرش و آینه و اثاث‌البیت زیبا و اسلحه ظریف و اقمشه فاخر و پارچه ابریشمی و حریر و پرنیان و مخمل و غیره همه در اوان جنگ صلیب و در نتیجه آن جنگ، رایج و متداول شد. (همان، ص ۲۳۸)

تا پیش از جنگ‌های صلیبی، ملت مشرق و مغرب زمین تقریباً مجزّای از یکدیگر، به رشد و فعالیت خود ادامه می‌دادند، ولی به دلیل جنگ‌های متعدد صلیبی،



وضعیت کاملاً جدیدی به وجود آمد که مردم مغرب زمین، بخصوص مردم فرانسه، با مشرق زمین و زندگی مسلمانان و پیشرفت های آنان آشنا شدند و زمینه ای برای مبادلات فرهنگی، سیاسی و تجاری فراهم گردید.

مردم فرانسه در نتیجه جنگ صلیب، نفوذ سیاسی و تجاری مهمی در مشرق زمین پیدا کردند که در ظرف قرون متمادی باقی ماند؛ چنان که هنوز هم زایل نشده است. به قدری فرانسوی به مشرق زمین آمد که هنوز هم ملل مشرق، کلیه مردم مغرب را «فرنگی» می خوانند که مأخوذ از کلمه «فرانک» می باشد. زبان فرانسه در شام، قبرس و ارمنستان متداول شد و حتی امروز هم در شام، با وجود مجاهدات سایر ملل، از انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی و روسی، این زبان همیشه از سایر زبان های فرنگی رایج تر و در حکم زبان دوم بومی هاست. (همان، ص ۲۳۹)

با گذشت زمان، همزیستی مسالمت آمیز بین مسلمانان و مسیحیان، به ویژه مسیحیان فرانسه، بیشتر شد و در ابعاد گوناگون، یکدیگر را یاری نمودند و در واقع، نقش مذهب در سیاست خارجی کم رنگ شد تا آنجا که هیچ کدام به دلیل تعصبات مذهبی، یکدیگر را نفی نمی نمودند. سلیمان خان، پادشاه ترک عثمانی، در سال ۱۵۲۱ م. پیمان اتحاد با فرانسه را منعقد ساخت و در جنگ های فرانسه، با دیگر کشورها، پادشاه فرانسه را یاری رسانید. بین سلطان سلیمان خان و فرانسوای اول در سال ۱۵۳۵ م. عهدنامه ای تجاری و اندکی بعد، معاهده ای در خصوص دفاع و تعرض شارل کن، پادشاه اتریش، بسته شد. ترک ها و فرانسوی ها در حقیقت، دست یکی می نمودند و با هم کار می کردند.

مسلم است که چنین اتحادی در نجات فرانسه مؤثر افتاد و بدین دلیل، باید آن را یکی از وقایع مهم قرن شانزدهم شمرد و هم از اینجا می توان دانست که چگونه اعتبار افکار مذهبی به تدریج، کاسته می شد؛ زیرا فرانسه، که در جهاد با



مسلمانان بر سایر ممالک پیشی گرفته بود، خود به دیگران آموخت که نباید در سیاست خارجی، به مذهب توجه نمود.

باری، ترک ها، که تا آن زمان دشمنان اروپا به شمار می رفتند، به واسطه فرانسویان در مسائل مربوط به اروپا شرکت کردند و - به اصطلاح سیاسی - به واسطه ایشان در مجمع اروپایی داخل شدند و این خود یکی از نتیجه های پایدار و با دوام اتحاد فرانسوای اول و سلطان سلیمان خان می باشد. اتحاد با ترک ها برای فرانسویان نتایج سودمند دیگری نیز داشت: به موجب عهدنامه تجارقی فقط کشتی های فرانسه می توانست در سواحل عثمانی تجارت کند و بیشتر از یک قرن، جز کشتی های فرانسه، هیچ کشتی دیگری اجازه ورود به بندرهای عثمانی را نداشت. این وضع، بنادر فرانسه در مدیترانه و بخصوص ماری را غنی ساخت. همچنین مطابق عهدنامه مذکور، مکان های مقدس اورشلیم و تمام کاتولیک های مقیم ترکیه تحت حمایت فرانسه قرار گرفتند و به واسطه این امتیازات، در زمان سلطنت لویی چهاردهم که در عهد انقلاب هم به آنجا توجه داشتند، دولت فرانسه توانست در مدیترانه شرقی و مصر و قسمت اروپایی و آسیایی صاحب نفوذ شود. (آلبر ماله، تاریخ قرون جدید، ص ۱۰۲-۱۰۳)

طی هفت قرن - یعنی از سال ۱۱۳۴ - ۱۸۳۴ م - که تاریخ آغاز و پایان رسمی محاکم تفتیش عقاید در اسپانیاست، ده ها هزار نفر صرفاً به اتهام ارتداد و تخطی از دین رسمی، در آتش سوزانده شدند و یا پس از شکنجه های هولناک به قتل رسیدند و اموالشان مصادر گردید. در این دوره، تعصبات خشک و کور مذهبی، به شدت اعمال می شد. افراد ملزم می شدند که عقیده و مذهب خاص داشته باشند. دوران قرون وسطا، با تفتیش عقاید، قتل و شکنجه شناخته می شود؛ کسی که به داشتن عقیده خلاف مذنون بود، به قتل می رسید. نتیجه طبیعی این سخت گیری های مذهبی، این بود که به محض دمیدن فجر آزادی و گشایش روزنه ای،



علیه این طرز تفکر قیام شد و آزادی مذهبی به عنوان مهم ترین دستاورد مبارزه برای حقوق انسان در اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه (۱۷۸۹) مطرح گردید. از آن پس نیز در سایر اسناد بین المللی، به عنوان یک حق اساسی ذکر شده است. کلیسا ابتدا سخت با آزادی مذهب مخالف بود. پاپ ششم طی پیامی در ۱۰ مارس ۱۷۹۱، آزادی مذهبی را به «حقوق وحشتناک» توصیف کرد. کاردینال پی اسقف پواتیه در سال ۱۸۵۳ م. به ناپلئون سوم نوشت: «متأسفم که دولت شما همچنان از اعلامیه حقوق بشر الهام می گیرد که چیزی جز نفی حقوق خدا را دربر ندارد.» به هر حال، در نهایت، کلیسا اعلامیه جهانی حقوق بشر و حق آزادی مذهب را پذیرفت. این امر در سال ۱۹۶۳ م. طی اعلامیه ای از سوی ژان پل بیست و سوم اعلام شد. انجمن روحانیون واتیکان نیز این امر را به رسمیت شناخت که «انسان حق آزادی مذهبی دارد...، به طوری که در امر مذهب، هیچ کس نباید بر خلاف وجدانش و ادار به انجام کاری گردد و یا از انجام کاری بازداشته شود. در اجلاس چهل و نهم مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز موضوع سخنرانی نماینده واتیکان در مباحث حقوق بشر کمیته سوم، آزادی مذهبی و تأکید بر لزوم آزادی بیان، عقیده و مذهب و تبلیغ آن بود.» (مهرپور، حسین، نظام بین المللی حقوق بشر، ص ۳۱۹-۳۲۰) آبر ماله درباره تفتیش عقاید در کشور فرانسه می نویسد: مدت هجده سال جنوب فرانسه به آتش و خون کشیده شد، ولی بدعت از آنجا برنیفتاد. مأموران هر چه می خواستند، می کردند و به همه کس به مجرّد سوءظن یا مکاتیب بی امضا، امر به توقیف می دادند. محاکمات، که در بدو امر علنی بود، مخفی شد. متهم با متهم کننده مواجه نمی گردید و حتی نام او را نمی دانست و وکیل مدافع هم نداشت و اگر انکار می کرد، به شکنجه از او اقرار می گرفتند. در صورتی که تا آن زمان، روحانیان در امر قضا، به شکنجه متوسل نشده بودند. هرگاه متهم به میل یا به زور، به ارتداد خود مقرر می آمد و توبه می کرد، به عقوبتی محکوم می شد، اما اگر



زیر بار توبه نمی رفت یا اینکه سابقاً از ارتداد توبه کرده و توبه خود را شکسته بود، حکمش آن بود که زنده طعمه آتش شود و این عقوبت را به دست «حکام عرف» - یعنی مأموران شاه و سرکردگان - می چشید. در عهد سن لویی یکی از کسانی که در شامپانی مأمور تفتیش عقاید بود، یک بار امر داد که ۱۸۳ نفر مرتد را زنده سوزانیدند. دیوان تفتیش عقاید مدت های متمادی در جنوب فرانسه برقرار بود تا ریشه «ارتداد آلبی» را برآورد و در ایتالیا نیز مدت ها دوام داشت، اما در آلمان هر چند وقت یک بار ایجاد می شد و باز متوقف می گردید. (آلبر ماله و ژان ایزاک، تاریخ قرون وسطی تا جنگ صدساله، ص ۲۹۲)

صلح در نهج البلاغه

اهمیت صلح و همزیستی از دیدگاه امام علی (ع)، عمدتاً در چارچوب رویکرد قرآن کریم به این پدیده مطرح می گردد. از دیدگاه قرآن هر چند منازعات اجتماعی و حالت تخاصم همواره در کنار نوعی «صلح و سلم» با زندگی اجتماعی انسان همراه است؛ اما از آن جایی که این تخاصم عمدتاً برخاسته از غرایز و خواسته های منفی آدمی است لذا در چهره حسادت، تنگ نظری و انحصار گرایی نمود می یابد. قرآن کریم در این موارد، متعدد رسالت انبیاء الهی به خصوص نبی خاتم (ص) را به نفی این پدیده گوشزد می کند.

نگاه امام علی (ع) به جنگ و صلح نیز بر همین معیار استوار می باشد چرا که امام پرورش یافته مکتب اسلام ناب محمدی (ص) و بعد از پیامبر اکرم (ص)، مظهر این مکتب است. لذا در توصیه خود به مالک اشتر می فرمایند: «وَلَا تَدْفَعَنَّ صُلْحاً دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوٌّكَ لِلَّهِ فِيهِ رِضًا». (نامه ۵۳). صلحی را که رضای خداوند در آن است و دشمن، تو را به آن فرا می خواند، رد مکن» بنابراین معیار برای حضرت رضای خداوند است و هر عملی که خارج از این طریق باشد مورد تایید امام نیست.

در یک تصویر کلی می توان گفت: هر نوع تخاصم، جدال و جنگ در جوامع انسانی نمودی است از زندگی اهل جهنم که مردان الهی وظیفه خود می دانند تا این جوامع را



به زندگی اهل بهشت که همان صلح و سلم و همزیستی است حرکت دهند.

آیا صلح در همه جا و همه حال بدون قید و شرط مورد پذیرش اسلام قرار گرفته یا این که پذیرش صلح از شرایط خاصی برخوردار است؟ آیین الهی اسلام بیش از هر چیز انسان را به صلح و سازش و زندگی مسالمت آمیز دعوت می کند و با شعار «الصُّلْحُ خَيْرٌ» صلح را به عنوان یکی از بهترین اهداف عالیّه خود مطرح می سازد. بنابراین؛ به اجماع همه فقهای شیعه، شرط اساسی تن دادن به صلح را سازش به نفع اسلام و به سود مسلمانان می دانند اگر صلح به ضرر اسلام و موجب ضعیف شدن مسلمانان باشد تن دادن به چنین صلحی روا و جایز نمی شمارند.

با این رویکرد، امام علی (ع) نیز در نامه ۵۳ خود خطاب به مالک اشتر دستور می دهند که پیشنهاد صلح از سوی دشمن را بپذیرد زیرا هرچند این پیشنهاد از سر درماندگی دشمن و تجهیز مجدد او باشد. این کلام و توصیه امام (ع) بیانگر آن است که صلح در همه حال مطلوب است حتی اگر از سوی دشمن و با اهداف فریبکارانه پیشنهاد شود. اما به شرط آن که انسان مومن و هوشمند در عین قبول صلح بر رفتار و حرکات دشمن نظارت کرده و راه های فریبکاری او را مسدود کند.

حضرت در اینجا نمی فرمایند: اگر دشمن پیشنهاد صلح داد، زمانی که در موضع برتری بودی قبول نکن، یا اگر قبول کردی با در نظر داشتن فلان منافع قبول کن، بلکه می فرمایند: پیشنهاد صلح با هر عنوانی و هدفی که باشد قبول کن و به نفع تو است فقط نباید جانب حزم و احتیاط را از دست دهی. این دقیقاً بیانگر همان نگرش وحیانی است که فرمود: الصلح خیرٌ. صلح بدون در نظر داشتن پیامد آن خوب است و جنگ بد است هر چند پیامد آن خوب باشد.

صلح طلبی یا جنگ طلبی مسیحیت از نگاه قرآن

در آیاتی چند از قرآن کریم، به نژادپرستی مسیحیان اشاره شده است؛ از جمله آنجا که مسیحیان همانند یهودیان ادعا کردند ما فرزندان خدا هستیم. خداوند



متعال در جواب آنان می فرماید: «بلکه شما هم بشری هستید از مخلوقات که خداوند آفریده است.» (سوره مائده، آیه ۳۷) همچنین خداوند در قرآن می فرماید: «(اهل کتاب) گفتند: یهودی یا مسیحی شوید تا هدایت یابید. بگو: (این آیین های تحریف شده هرگز نمی تواند موجب هدایت گردد)، بلکه از آیین خالص ابراهیم پیروی کنید. و او هرگز از مشرکان نبوده است.» (سوره بقره، آیه ۱۳۵) آنان ادعا می کردند که تنها مسیحیت و یهودیت موجب هدایت است. در مقابل، قرآن کریم می فرماید: آیین های تحریف شده هرگز نمی تواند موجب هدایت بشر گردد، بلکه پیرو آیین خالص ابراهیمی گردید تا هدایت شوید و حضرت ابراهیم (علیه السلام) از مشرکان نبود.

اسلام به ما تعلیم می دهد که میان پیامبران خدا (علیهم السلام) تفرقه نیفکنیم و به آیین های همه آنها احترام بگذاریم؛ چرا که اصول آیین حق، در همه جا یکی است و حضرات موسی و عیسی (علیهما السلام) نیز پیرو آیین توحیدی و خالص حضرت ابراهیم (علیه السلام) بودند.

خودمحموری ها و تعصب های نژادی نباید سبب شود که ما بعضی را بپذیریم و بعضی را نفی کنیم. آنها همه معلمان الهی بودند که در دوره های گوناگون، به راهنمایی انسان ها پرداختند. هدف همه آنها یک چیز بیشتر نبود و آن هدایت بشر در پرتو توحید خالص و حق عدالت بود، هرچند هر یک از آنها در مقاطع خاص زمانی خود، وظایف و ویژگی هایی داشتند.

در مواردی، مسیحیان، برتری جویی خود را نسبت به یهودیان ابراز می کردند. «هنگامی که گروهی از مسیحیان نجران خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمدند، عده ای از علمای یهود نیز در آنجا حضور یافتند. بین آنها و مسیحیان در محضر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نزاع و مشاجره درگرفت. یکی از یهودیان رو



به جمعیت مسیحیان کرد و گفت: "آیین شما پایه و اساسی ندارد" و نبوت عیسی (علیه السلام) و کتاب او انجیل را انکار کرد. مردی از مسیحیان نجران نیز عین این جمله را در پاسخ آن یهودی تکرار نمود و گفت: "آیین یهود پایه و اساسی ندارد." در این هنگام، آیه ۱۱۳ سوره بقره نازل شد و هر دو دسته را به خاطر گفتار نادرستشان ملامت نمود.» (مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۰۵-۴۰۶)

مسیحیان همانند یهودیان نه تنها در این دنیا نژادپرست هستند، بلکه از نظر قرآن کریم، از «انحصارطلبان بهشت» نیز محسوب می شوند: «آنها گفتند: هیچ کس جز یهود یا نصارا، هرگز داخل بهشت نخواهد شد. این آرزوی آنهاست. بگو: اگر راست می گوئید، دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید! آری، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند. (بنابراین، بهشتِ خدا در انحصار هیچ گروهی نیست.)» (سوره بقره، آیه ۱۱) قرآن کریم پس از اثبات این واقعیت که آن ها هیچ دلیلی برای مدعای خود ندارند و ادعای انحصاری بودن بهشت، تنها خواب و خیالی است که در سر می پروراندند، معیار اصلی و اساسی ورود به بهشت را به صورت یک قانون کلی بیان کرده، می فرماید: هر که در برابر خداوند تسلیم باشد و عمل نیک انجام دهد، پاداش او نزد پروردگارش محفوظ است. در حقیقت، قرآن با این بیان، مسئله «نژادپرستی» و تعصب های نابجا را به طور کلی نفی می کند و سعادت و خوش بختی را از انحصار طایفه ای خاص بیرون می آورد. ضمناً معیار رستگاری را، که ایمان و عمل صالح است، مشخص می سازد. مسیحیان، همه انسان ها را موظف به عمل بر اساس عهد جدید می دانند و همه مخالفان را دشمن خود و خدا می دانند و در صورت رسیدن به قدرت، کم ترین حقوق نیز برای آنان قایل نبوده اند.

بین کتاب تورات و کتاب انجیل یک هماهنگی صورت گرفت، از آن نظر که معمولاً این دو کتاب به عنوان عهد قدیم و عهد جدید در یک مجلد به چاپ می رسد. از



قرن چهارم میلادی، به کوشش سن ژرم، کتاب تورات به عنوان یکی از کتب مقدّس مذهب مسیح(علیه السلام) نیز شناخته شد؛ زیرا مسیحیت، نژاد و نتیجه مذهب یهود است. بدین لحاظ، مندرجات تورات در سراسر عالم مسیحیت مشهور شده و در وجود شعرا و هنرمندان همیشه مصدر الهام بوده است. (آلبرماله و ژول ایزاک، تاریخ ملل شرق و ایران، ص ۹۳-۹۴)

با این وجود، نژادپرستی در قوم مسیحیت نیز - همانند قوم یهود - دیده می شود. آنان مخالف سرسخت غیرمسیحیان هستند، با این تفاوت که از نظر قرآن کریم، عداوت و دشمنی یهودیان، بسیار بیشتر از مسیحیان بوده است: «به طور مسلمّ، دشمن ترین مردم را نسبت به مؤمنان یهود و مشرکان خواهی یافت و نزدیک ترین دوستان را به مؤمنان، کسانی می یابی که می گویند: ما نصارا هستیم. این به دلیل آن است که در میان آنها، افرادی عالم و تارک دنیا هستند و آنها (در برابر حق) تکبّر نمیورزند.» (سوره مائده، آیه ۸۲)

جنگ و خشونت در دین مسیحیت

نفی خشونت در میان مسیحیان و پیروان دیگر ادیان از بی اطلاعی نسبت به تاریخ آنان ناشی می شود. مدعیان پیروی از مسیحیت در طول تاریخ به مراتب بیشتر و با دامنه گسترده تر خشونت بار بوده است و همین امروز تمام این فتنه ها نیز در جهان اسلام از طرف آنان تأسیس و حمایت می شوند. تفتیش عقاید، شکنجه ها و خشونت های به کار رفته در آن از بدترین نوع خشونت های مسیحیان در قرون وسطی به شمار می آید، به گفته ی یکی از نویسندگان غربی: «هیچ کلمه ای به اندازه ی انگیزسیون یا تفتیش عقاید آکنده از هول و هراس و شکنجه ی روحی، تجاوز به شخصیت و آزار بدنی نیست.» (گیتستا و ژانتستا، دیباچه ای بر تاریخ تفتیش عقاید در

اروپا و امریکا، ۱۳۶۸، ص ۷)

ویل دورانت در این زمینه می‌نویسد: «تفتیش افکار به اضافه جنگ‌ها و آزار صاحبان آرای مختلف عهد خود را باید از ساده‌ترین لکه‌های ننگ بر صحایف تاریخ بشری دانست، زیرا این همه معرف یک نوع درنده‌خوئی است که نظیرش هرگز از هیچ حیوان درنده‌خوئی دیده نشده است.» (ویل دورانت، تاریخ تمدن عصر ایمان، ج ۴، ص ۱۵۵، ۱۳۷۱)

مسیحیان بر خلاف آنچه که تبلیغ می‌شود، در عملکردشان بیشترین، بزرگترین و خونریزترین جنگ‌ها را در تاریخ به نام خود ثبت کرده‌اند. اگر تاریخ مسیحیان در سراسر دنیا مورد توجه قرار گیرد سردمداران و منادیان این آیین به انواع مختلف برای توسعه طلبی و سود جویی به کشورهای دیگر تجاوز نموده و مدت‌ها آنها را به عنوان مستعمره تحت سلطه خود درآورده و بر مردم آنها ظلمهای فراوان و طاقت فرسای روا داشته و از خشونت‌ها و شکنجه‌های مختلف استفاده کرده‌اند. تجاوزات نظامی و اقتصادی دولت‌های مسیحی انگلیس، فرانسه، پرتغال، ایتالیا، اسپانیا و در عصر حاضر آمریکا، به کشورهای مختلف مثل الجزایر، لیبی، مصر، فلسطین، عراق، هندوستان، افغانستان، ایران، کشورهای آمریکا و آفریقای جنوبی و برای کسانی که کمترین اطلاعی از تاریخ این کشورها داشته باشند، پوشیده نیست. جنگ‌های جهانی اول و دوم بزرگترین جنگ‌های تاریخ بشریت است که تاریخ مسیحیت آنها را به خود اختصاص داده است. استفاده از بمب‌های اتمی در هروشیما و ناکازاکی ژاپن خشونت‌بارترین عملی است که به وسیله مسیحیان انجام گرفته است. و نیز خشونت‌هایی که در جنگ‌های صلیبی از طرف مسیحیان بر مسلمانان روا داشته شده بی‌نظیر می‌باشد. هرچند ما در صدد توجیه ظلم‌ها و جنگ‌های برخی حاکمان کشورهای اسلامی که از حیث کمیت و کیفیت به یک هزارم جنگ‌ها و خشونت‌های مسیحیان نمی‌رسد، نمی‌باشیم بلکه آنها در جای خود با موازین و تعالیم اسلام منافات دارند ولی درعین حال برخی از جنگ‌هایی که در صدر



اسلام و یا در برخی از کشورهای اسلامی تحقق پیدا کرده است همگی دفاعی بوده و از قداست انسانی و معنوی برخوردار بوده اند. افزون بر اینها تولید جنگ افزارها و تسلیحات نظامی از توپ و تانک و هواپیماهای جنگی و اسلحه های سبک و سنگین و بمبهای اتمی و نیتروجنی و شیمیایی و مکروبی و نیز تولید مواد مخدر شیمیایی به انواع گوناگون و حمایت ازشرکتهای آن و اشاعه تروریسم دولتی در سطح جهان از ابتکارت و اختراعات مسیحیان می باشد و از وظایف هدفمند سران مسیحیت به شمار می آیند. آیا تولید این وسایل و تکنولوژی آن، جز خشونت چیزی دیگری می تواند باشد؟ اینکه مسیحیان و هواخواهان مسیحیت به این باوراند که دین مسیحیت دین مخالف جنگ و خشونت است و در این راستا مدعی هستند که در اناجیل و کتاب مقدس در باره جنگ هیچ آموزه ای وجود ندارد، این سخن با واقع مطابقت ندارد. در حالیکه عدم پرداختن به مسائل جنگ و دفاع، دلیل بر نقص و ناتوانی دین به شمار می آید؛ چون جنگ یک پدیده اجتناب ناپذیر اجتماعی است و باید یک کتاب مقدس دینی به مسائل آن مطالبی داشته باشد تا پیروان آن نسبت به مسائل جنگ آگاهی داشته و بر طبق آموزه و تعالیم آن آداب جنگ و عدالت و موازین انسانی را رعایت کنند و آنچه که مورد رضای آورنده کتاب است حاصل شود. در عین حال بر خلاف تصور مسیحیان و هواداران آنان در همین انجیل مورد تأیید مسیحیت مطالبی متعددی در باره جنگ با دشمنان دینی و حربی از حضرت مسیح(ع) نقل شده است که ما در اینجا به برخی از آنها اشاره میکنیم:

در انجیل لوقا جملاتی از زبان حضرت مسیح(ع) اینگونه بیان شده است: «من آمده‌ام تا آتشی در زمین افروزم پس چه می‌خواهم اگر الان در گرفته‌ام؛ اما مرا تعمیدی است که بیایم و چه بسیار در تنگی هستم تا وقتی که آن به سر آید. آیا گمان می‌برید که من آمده‌ام تا سلامتی بر زمینی بخشم! نه بلکه به شما میگویم تفریق را؛ زیرا بعد از این پنج نفر که در یک خانه باشند دو از سه و سه از دو جدا



خواهند شد، پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و خارسو از عروس و عروس از خارسو مفارقت خواهند نمود». (انجیل لوقا، باب ۱۲، جمله ۴۹-۵۳)

این سخنان حضرت عیسی (ع) بنابر نقل انجیل حکایت از جنگ و خشونت دارد و در اثر مقابله با دشمنان و به وجود آمدن جنگ، مردم سلامتی و امنیت را از دست خواهد داد. و قطعاً بدون جنگ این تفرّق و نا امنی غیر معقول است و پیروان انجیل و هیچ عاقلی دیگری به آن تن در نخواهد داد. این مطالب در انجیل متی با عبارات متفاوت نقل شده است: «گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم، نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را؛ زیرا که آمده‌ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم و دشمنان شخص، اهل خانه او خواهد بود. و هر که پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد لایق من نباشد و هر که پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد لایق من نباشد و هر که صلیب خود را بر نداشته، از عقب من نیاید لایق من نباشد، و هر که جان خود را دریابد، آن را هلاک سازد و هر که جان خود را بخاطر من هلاک کرد آن را خواهد دریافت». (انجیل متی، باب ۱۰، جمله ۳۴-۳۹)

در انجیل لوقا و متی عبارتی شبیه جملات آخر مطالب بالا از حضرت عیسی (ع) این گونه نقل شده است: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند می باید نفس خود را انکار نموده صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند؛ زیرا هر که بخواهد خود را خلاصی دهد آن را هلاک سازد و هر کس جان خود را جهت من تلف کرد آن را نجات خواهد داد؛ زیرا انسان را چه فائده دارد که تمام جهان را ببرد و نفس خود را بریاد دهد یا آن را زیان رساند». (انجیل لوقا، باب ۹، جمله ۲۳-۲۵) و نیز در انجیل لوقا از حضرت مسیح (ع) نقل شده که: «اگر کسی نزد من آید و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران و حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمیتواند بود و هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید نمیتواند شاگرد من باشد» (انجیل لوقا، باب ۱۴، جمله ۲۶-۲۷) و باز نقل شده که: «و لیکن الآن هر



که کیسه دارد آن را بردارد و همچنین توشه دان را و کسی که شمشیر ندارد جامه خود را فروخته آن را بخرد». (انجیل لوقا، باب ۱۴، جمله ۲۲-۳۶)

جملات و عباراتی که از اناجیل نقل شد به صراحت این را می‌رساند که اولاً از نظر حضرت عیسی مسیح (ع) جنگ با دشمن امر پسندیده و لازم بوده است و ثانیاً دلالت روشن بر شجاعت و شهامت حضرت عیسی (ع) دارد و بر خلاف تصور مسیحیان حضرت عیسی (ع) دست بسته، خود و پیروانش را به دشمن دینی و نظامی تسلیم نمی‌کرده‌اند و مدام به شاگردانش می‌فرموده که جان برکف در مقابل دشمن بایستند و صلیب را که نماد کشته شدن در فرهنگ آن زمان بوده به همراه داشته باشند و شمشیر را که برای کشتن دشمن از آن استفاده می‌شود به هر وسیله ای که میشود باید تهیه نموده و شجاعانه در برابر دشمن قیام کنند و خود را برای احقاق حق و حمایت از حضرت عیسی (ع) فدا کند. متأسفانه به علت شرایط اجتماعی و دینی و فرهنگی نامساعد و خشن و حاکمیت قدرتمند شرک و بت‌پرستی رومی و وجود سران یهودیان متعصب، به جز افراد انگشت شماری به نام حواریون از حضرت عیسی (ع) پیروی نکردند و از این‌روی حاکمان رومی به تحریک و همکاری یهودیان منطقه خواستند آن حضرت را به قتل برسانند که این واقعیت هم در قرآن کریم و هم در اناجیل منعکس شده است منتهی بنابر نقل قرآن کریم یهودیان نتوانستند آن حضرت را به شهادت برسانند و خداوند او را به آسمان عروج داد و اشتباهاً به جای آن حضرت کسی دیگری را کشتند. (سوره نساء، آیه ۱۵۷-۱۵۸) بنابر نقل اناجیل، یهودیان و حاکمان رومی موفق به کشتن آن حضرت گردیدند. و حتی در اناجیل گفته شده است که یکی از حواریون به نام یهوذا مرتکب خیانت شده و در دستگیری حضرت مسیح (ع) با رومیان همکاری نموده است. (انجیل متی، باب ۱۶، انجیل مرقس باب

(۱۴)

طبیعی است که حضرت مسیح (ع) نمی‌توانسته بدون داشتن نیروی انسانی با



دشمن بجنگد به خصوص که بنابر نقل متون مسیحی مدت رسالت و تبلیغ حضرت مسیح(ع) فقط سه سال بوده (ریچارد بوش و دیگران، ادیان در جهان امروز، ص ۶۸۳) و در این مدت کوتاه امکان آمادگی جنگ با دشمن قوی و سخت دل وجود نداشته است. و این تصور که حضرت مسیح به پیروانش دستور داده باشد که در برابر دشمن باید تسلیم بود و هیچ حرکت نظامی و جنگی در مقابل آنان نباید صورت گیرد، نه از نظر عقل و سنت دینی قابل قبول است و نه از نظر عرف و عقلاء قابل پذیرش می باشد؛ زیرا تسلیم بودن در برابر دشمن افزون بر اینکه انسان را به هدفش نمی رساند و نقض غرض در راستای تبلیغ و رسالت است، جز خواری و ذلت و ذبونی و در نهایت نابودی چیزی دیگری نتیجه نخواهد داد و این چنین پیامد و نتیجه در شأن اهداف انسانهای معمولی کمترین جایگاه ندارد تا چه رسد که انسانهای بزرگ و الهی مانند حضرت مسیح(ع) به آن توصیه کند!

نتیجه گیری

نتیجه این که ادیان آسمانی و از جمله دین مسیحیت، ظلم و ستم را قبول ندارند و وقتی اعمالی این چنین در قالب دیانت صورت پذیرد، دین از آن اعمال بیزار است. قرآن مجید همه ادیان را به عنوان «اسلام» یاد می کند: «آیین حضرات ابراهیم، موسی، عیسی و سایر پیغمبران(علیهم السلام) را به این معنا که «اسلام» دینی است که پیامبران ابراهیمی(علیهم السلام) پیام آور آن هستند و این خود می رساند که اصل دین یکی است و نباید تفاوتی بین گفته های پیامبران الهی(علیهم السلام) گذاشت.

سلسله انبیا(علیهم السلام)، که همچون دانه های تسبیح در تاریخ بشریت به نظم آمده اند، به مقتضای شرایط زمان و مکان، عهده دار ابلاغ رسالت بوده اند



و هیچ نقصان و عیبی متوجه شرایع الهی نیست و دامان پیامبران بزرگی همچون موسی و عیسی (علیهم السلام) از این تنگ نظری‌ها منزّه است، بلکه به عکس، پیامبران (علیهم السلام) همگی مروج توحید و منجی بشریت بوده اند. ولی پیروان ادیان با گذشت زمان و در اثر دوری از رهبری اولیای خدا، به تدریج، انحرافات را پذیرا شده و گاه تحت تأثیر دیگر ملل، منکر صلحی پایدار و زندگی مسالمت آمیز با دیگر مذاهب و ادیان گردیده و همواره سعی کرده اند از طریق قهر، غلبه و جنگ، ادیان و پیروان مذاهب دیگر را نابود سازند و دین و عقیده خود را در گیتی گسترش دهند.

از این رو، ما همواره در تاریخ، شاهد جنگ و نزاع در میان پیروان ادیان الهی و غیرالهی بوده ایم. جنگ و دشمنی پیروان دو آیین یهود و مسیحیت با یکدیگر، هر یک از آن دو با آیین اسلام و در مواردی، جنگ و نزاع بین پیروان یک آیین نیز مطرح بوده و در تاریخ، از این نوع جنگ‌ها فراوان رخ داده و تنها از زمان به رسمیت شناخته شدن مذهب پروتستان و پیروزی آنان بر کاتولیک‌ها، تا حدی جنگ‌های عقیدتی متوقف گردیده است.

سخن آخر این که از دیدگاه مسیحیت ارتدکس اصل، صلح و دوستی است آن هم صلحی پایدار که مبنایش، صلح با خداست. و حال آن که بر اساس شواهد تاریخ، عواملی چون برتری جویی، نژاد پرستی و ... سبب شد که پیروان این مذهب نه تنها نسبت به دیگر ملل بلکه نسبت به هم نوعان خودشان هم به تکفیر، شکنجه، قتل و ... رددست بزنند و این سوال برای همگان باقی بماند که آیا می توان صلح و دوستی را در دین مسیحیت یک حقیقت واقعی دانست؟



منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه، امام علی (ع) (۱۳۷۷)، ترجمه سید رضی.
- ۳- انجیل متی.
- ۴- انجیل یوحنا.
- ۵- آلبرماله و ژول ایزاک (۱۳۶۲)، تاریخ رم، ترجمه میرزا غلامحسین خان زیرک زاده، تهران انتشارات دنیای کتاب.
- ۶- آلبرماله و ژول ایزاک (۱۳۶۲)، تاریخ ملل شرق و یونان، ترجمه عبدالحسین هژیر، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- ۷- آلبرماله و ژول ایزاک (۱۳۱۱)، تاریخ قرون وسطی تا جنگ صد ساله، ترجمه میرزا عبدالحسین خان آژیر، تهران، انتشارات معارف.
- ۸- آلبرماله (۱۳۱۲)، تاریخ قرون جدید، ترجمه سید فخرالدین خان شادمان، تهران، انتشارات مجلس شورای اسلامی.
- ۹- اشراق، تاریخ اصلاحات کلیسا، بی تا، بی جا.
- ۱۰- تمیمی آمدی، عبدالواحد، غررالکفر و دررالکفر.
- ۱۱- جان، بی ناس (۱۳۵۴)، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات پیروز، چاپ سوم.
- ۱۲- جولیس، کریستون (۱۳۷۷)، انتظار مسیحا در آئین یهود، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.



- ۱۳- حرانی، ابو محمد حسن (۱۳۶۲)، تحف العقول.
- ۱۴- حمید الله، محمد (۱۳۷۳)، حقوق روابط بین الملل در اسلام، ترجمه و تحقیق سید مصطفی محقق داماد، تهران، انتشارات علوم اسلامی.
- ۱۵- عطیه، محمد باقر (۱۳۷۷)، پناهندگی سیاسی، تهران، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه اسلام.
- ۱۶- قربانی، زین العابدین (۱۳۷۵)، اسلام و حقوق بشر، تهران، انتشارات نشر و فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم.
- ۱۷- گوستاولویون، چارلز ماری، جهان نامتوازن.
- ۱۸- مکارم شیرازی و دیگران، ناصر، ۱۳۶۶، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ شانزدهم.
- ۱۹- مهرپور، حسین (۱۳۷۷)، نظام بین المللی حقوق بشر، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۲۰- وهبة الزحیلی (۱۹۹۲)، آثار الحرب فی الفقه الاسلامی، دمشق، دارالفکر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی